

بررسی دو استدلال به نفع نظریه منطقدانان

در تبیین معنای جملات شرطی

علیرضا محمدی*

چکیده

کاربرد جملات شرطی در متون دینی و ضرورت تحلیل ماهیت حکم مشروط، توجه دانشمندان اصولی را به تفاوت دیدگاه دانشوران علم منطق و عالمان بلاغت در تعریف جمله شرطی جلب کرده است. نتیجه این توجه طرح مباحثی است که به شکلی بسیار گسترده‌تر از آنچه در کتب منطق و بلاغت مطرح است، به تبیین معنای جملات شرطی می‌پردازد. هر چند بررسی تفاوت این دو دیدگاه سهم اندکی از مباحث اصولی مربوط به تحلیل مفاد جملات شرطی را به خود اختصاص داده است، اما همین مقدار نیز دربرگیرنده استدلال‌های متفاوت و جالب توجهی است که به نفع هر کدام از این دو دیدگاه مطرح شده است. در این نوشتار، پس از تبیین نظریه منطقدانان و عالمان بلاغت، به بررسی دو استدلال که به نفع نظریه دانشوران منطقی مطرح شده است، می‌پردازم. نتیجه این بررسی تبیین سازگاری بیشتر نظریه عالمان بلاغت با ارتکازهای موجود از جمله شرطی و ارائه تقریبی کامل‌تر از این نظریه است که پاسخ‌گوی برخی ایرادهای مطرح شده در این زمینه است.

کلیدواژه‌ها

جمله شرطی، ادات شرط، نسبت حکمی، متعلق حکم، شرط، تالی، جزاء.

* Muhammadi3@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۴/۱۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۰۶/۰۲



مقدمه

دانشمندان اصولی معنای جملات شرطی را از دو جهت تحلیل کرده‌اند. بحث اول آنها مرجع شرط را در جملات شرطی مشخص می‌کند. به بیان روشن‌تر، بحث اول به پاسخ این پرسش می‌پردازد که شرط در جمله شرطی کدام بخش از مفاد آن را مقید می‌کند.

اما بحث دوم اصولیان تعیین‌کننده نسبتی است که در جملات شرطی متعلق حکم قرار می‌گیرد. توضیح اینکه کامل بودن معنای جمله به این معنا که سکوت گوینده یا شنونده در مقابل آن صحیح باشد، مشروط به وجود نسبتی در جمله است که مورد حکم قرار گیرد. برای مثال در جمله «علی دانشمند است» از آنجایی که متکلم به وجود نسبت اتحاد و این‌همانی میان علی و دانشمند حکم کرده، صحیح است در مقابل این جمله سکوت کرد؛ هر چند جا برای این پرسش نیز باقی است که علی دانشمند چه علمی است. اما اگر چنین نسبتی در کار نباشد و یا متکلم به آن حکم نکند، مثل اینکه متکلم این دو کلمه را بدون هیچ‌گونه ارتباطی پشت سر هم ذکر کند، جمله کامل محسوب نمی‌شود و در اصطلاح، سکوت در مقابل آن صحیح نیست. هدف از این نوشتار، گزارش بحث دوم و برگزیدن نظریه‌ای است که با ارتکازات موجود از جمله شرطی سازگارتر باشد.

متعلق حکم در جمله شرطی

این بحث در علم اصول در قالب نزاعی شکل گرفته است که برخی از اصولیان در بحث مفهوم شرط و واجب مشروط طرح کرده‌اند. این نزاع ریشه در تفاوت تعریف منطقدانان و دانشمندان بلاغت از جمله شرطی دارد. هر چند در علم بلاغت فصل جداگانه‌ای به جمله شرطی اختصاص داده نشده است، اما در فصل «احوال مسند»، که یکی از فصول مهم علم بلاغت است، بحثی مطرح است که تفسیری خاص از جمله شرطی به دست می‌دهد. این بحث با عنوان «تقیید مسند به شرط» در کتب بلاغت طرح شده،^۱ عنوانی که انتخاب آن از سوی دانشوران علم بلاغت - چنان که خواهد آمد - بیانگر تفاوت نظر آنها با منطقدانان در تحلیل جملات شرطی است. این تفاوت به لحاظ نقشی که در ظهور جمله شرطی و تحلیل حکم مشروط می‌تواند ایفا کند، مورد توجه برخی اصولیان همچون شیخ انصاری، محقق اصفهانی و محمدباقر صدر قرار گرفته است.



۱. دیدگاه دانشوران علم بلاغت

دانشوران علم بلاغت معتقدند نسبتی که در جمله شرطی مورد حکم قرار می‌گیرد، نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی است.^۳ اما این نسبت مطلق نیست، بلکه مقید به ظرفی است که شرط در آن محقق باشد. برای مثال، در جمله «اگر احمد ایستاده باشد، محمد نشسته است» مقصود اصلی گوینده حکم به نشستن محمد در ظرفی است که احمد ایستاده است.^۴ تفتازانی که در کتاب مطول این نظریه را به عالمان ادبیات عرب نسبت می‌دهد جمله «اگر علی بیاید، او را احترام خواهم کرد» را از باب نمونه طرح کرده و گفته است معنای آن همانند معنای این جمله است که بگوییم: «در وقتی که علی بیاید او را احترام خواهم کرد». (التفتازانی، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۶)

از توضیح گذشته روشن شد که انتخاب عنوان «تقیید مسند به شرط» از سوی عالمان بلاغت خود بیانگر تبیینی است که آنها از جمله شرطی ارائه کرده‌اند. البته باید توجه داشت که بنا بر نظر عالمان بلاغت - چنان‌که در ادامه روشن خواهد شد - شرط و یا به تعبیر دقیق‌تر وضعیت تحقق شرط، قید خود مسند که محمول قضیه تالی است، محسوب نمی‌شود. بلکه قید اسناد مسند به مسند الیه و به عبارت دیگر، قید حمل محمول بر موضوع است و در اصطلاح، مسند بما هو مسند مقید به شرط شده است نه ذات مسند صرف نظر از اسنادش.

این توضیح از نظریه عالمان بلاغت، افزون بر سازگاری با ظاهر عبارات آنها، مطابق با برداشتی است که محقق اصفهانی از این نظریه دارد. محقق اصفهانی نیز فرض تحقق شرط را قید نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی می‌داند. چنان‌که خواهد آمد، لوازم این نظریه و نتیجه مقید شدن این نسبت به فرض تحقق شرط، در ضمن طرح و بررسی استدلال‌هایی که از سوی محقق اصفهانی و سایر اصولیان به نفع این نظریه و علیه آن اقامه شده است، روشن خواهد شد. اما صرف نظر از این نتایج و لوازم نیز به نظر می‌رسد شیخ انصاری برداشت دیگری از این نظریه دارد.

تفاوت برداشت شیخ انصاری با تقریر محقق اصفهانی

شیخ انصاری نیز به این نزاع توجه داشته و چنان‌که از ظاهر تقریرات منسوب به او به دست می‌آید، وی نظریه عالمان بلاغت را در تحلیل معنای جمله شرطی تقویت کرده است. اما گویی





برداشتی که وی از این نظریه دارد با تقریر محقق اصفهانی از آن، تفاوت اساسی دارد. با تأمل در عبارات محقق اصفهانی درمی‌یابیم که ظرف و یا، به تعبیر وی، تقدیر تحقق شرط، قید نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی است.^۵ البته اینکه در نظر محقق اصفهانی به طور دقیق، شرط کدام قسمت از مفاد جمله شرطی را مقید می‌کند، بحثی است که تحت عنوان «رجوع قید به ماده یا هیئت» به تفصیل از سوی محقق اصفهانی و دیگر اصولیان بررسی شده است و آنچه در اینجا به محقق اصفهانی نسبت داده شد، چیزی است که از عبارات ایشان در تقریر نظریه دانشوران علم بلاغت استفاده می‌شود. ولی اگر در این استناد هم تردید کنیم، در این امر که محقق اصفهانی فرض و تقدیر تحقق شرط را قید موضوع جمله تالی نمی‌داند و به وسیله آن موضوع را مقید نمی‌کند تردیدی وجود ندارد. اما تقریر شیخ انصاری از این نظریه به گونه‌ای است که براساس آن موضوع جمله تالی مقید می‌شود. گویی آنچه موجب این سوء برداشت شیخ انصاری از نظریه عالمان بلاغت شده، تحلیلی است که وی از مراحل مختلف وجوب مشروط ارائه کرده است. شاهد این ادعا تناسبی است که میان برداشت شیخ انصاری از نظریه عالمان بلاغت و تحلیل وی از واجب مشروط به روشنی مشهود است.

هر چند در این نوشتار مجال تبیین نظریه شیخ انصاری در تحلیل مراحل مختلف وجوب مشروط نیست، ولی برای اشاره اجمالی به آن می‌توان این تحلیل را نسبت به مرحله اراده در قالب یک مثال چنین توضیح داد: شیخ انصاری معتقد است اگر کسی به دیگری دستور دهد که اگر تشنه شد برای وی آب بیاورد در همان هنگام دستور دادن، آب آوردن مقید به تشنگی اراده شده است و این اراده هیچ قیدی ندارد و قید تشنه بودن، قید مراد وی، یعنی آوردن آب است. به بیان دیگر، شخص دستوردهنده قبل از اینکه تشنه شود، آوردن آب مقید به تشنه بودن را اراده کرده است. بنابراین، در دیدگاه شیخ انصاری، جمله شرطی «اگر تشنه شوم، آب آوردن واجب است» مطابق با مفاد این جمله است که بگوییم: «آب آوردن مقید به تشنگی واجب است». با این توضیح تناسب کامل میان تلقی شیخ انصاری از نظریه عالمان بلاغت و مبنای خاص وی در واجب مشروط، روشن می‌شود.

شیخ انصاری در توضیح نظریه عالمان بلاغت می‌گوید:

بنا بر نظر تفتازانی، گوینده‌ای که قصد خبر دادن از ثبوت محمولی برای موضوع

خاصی دارد، گاهی مقصود او این است که موضوع در همه فرض‌ها و شرایطی که برای وی تصور می‌شود، دارای محمول است. در این صورت متکلم برای فهماندن مقصود خود از جملهٔ حملی استفاده می‌کند. اما اگر قصد او این باشد که از ثبوت محمول برای موضوعی که مقید به شرط خاصی از شرایط متصور برای آن است خبر دهد، برای فهماندن مقصود خود از جمله شرطی استفاده می‌کند. (الکلاتری الطهرانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۳۹)

برای مثال، گوینده‌ای که قصد خبر دادن از ثبوت ایستادن برای علی را دارد، گاهی مقصودش این است که علی در هر شرایطی که واقع شود، ایستاده است؛ در این صورت برای فهماندن مقصود خود از جملهٔ حملی «علی ایستاده است» استفاده می‌کند اما اگر بخواهد این معنا را بفهماند که علی فقط در حالی که محمد آمده باشد، ایستاده است، از جمله شرطی استفاده می‌کند. یعنی می‌گوید «اگر محمد بیاید، علی ایستاده است». برای فهم صحیح از این برداشت توجه به این نکته ضروری است که در فرض اخیر وضعیت «آمدن محمد» از قیود علی محسوب می‌شود نه شرط ایستادن وی و در اصطلاح، قید ثبوت محمول (ایستادن) برای موضوع (علی) نیست، بلکه قید خود موضوع است.

با اندکی تأمل در عبارات شیخ انصاری به روشنی می‌یابیم که تفاوت اساسی برداشت شیخ انصاری از نظریه عالمان بلاغت با تقریر محقق اصفهانی از این نظریه در این است که محقق اصفهانی ظرف تحقق شرط را قید نسبت این‌همانی بین موضوع و محمول تالی می‌داند. این در حالی است که شیخ انصاری آن را قید موضوع دانسته است. انصاف این است که در عبارات اهل بلاغت، شاهدهی به نفع برداشت شیخ انصاری به نظر نمی‌رسد، بلکه عنوانی که در کتب بلاغت برای این بحث انتخاب شده است، نیز نافی این برداشت است؛ زیرا عالمان بلاغت این بحث را با عنوان «تقیید مسند به شرط» مطرح کرده‌اند. این در حالی است که اگر مراد آنها با برداشت شیخ انصاری مطابقت داشت، باید این بحث را با عنوان «تقیید مسندالیه به شرط» مطرح می‌کردند.

۲. دیدگاه دانشوران علم منطق در تحلیل جملات شرطی

از نگاه منطقدانان، جمله شرطی یا به تعبیر آنان قضیه شرطی قضیه‌ای است که در آن حکم به





وجود نسبت تلازم میان دو قضیه شده است. بر اساس این دیدگاه، مقصود اصلی گوینده در جمله «اگر احمد ایستاده باشد محمد نشسته است» اخبار از وجود ملازمه میان ایستادن احمد و نشستن محمد است نه اخبار از نشستن محمد در ظرفی خاص. به بیان دیگر، از نظر منطقدانان در جملات شرطی، به نسبت موجود در تالی حکم نمی‌شود، بلکه متکلم در جملات شرطی فقط به نسبت تلازم میان معنای شرط و معنای تالی حکم می‌کند.^۶

از میان دانشوران علم اصول، محقق اصفهانی در مقایسه با اکثر دانشمندان اصولی با تفصیل بیشتری به این بحث پرداخته است. عبارات وی و ایرادهایی که به این نظریه گرفته است، به گونه‌ای است که می‌تواند دو برداشت متفاوت از نظریه منطقدانان به دست دهد. برداشت اول و ابتدایی این است که بگوییم محقق اصفهانی معتقد است بنا بر این نظریه، منطقدانان مفهوم اسمی استلزام یا ملازمه را جزء مفاد جمله شرطی می‌دانند و به همین جهت نیز به آنها خرده گرفته است که نمی‌توان مفهوم اسمی استلزام و ملازمه را به عنوان جزء مدلول همه جملات شرطی به شمار آورد؛ برای مثال، مدلول جمله «اگر احمد ایستاده باشد محمد نشسته است» مشتمل بر مفهوم اسمی استلزام یا ملازمه نیست؛ زیرا هیچ لفظی که بر مفهوم اسمی تلازم دلالت کند، وجود ندارد و به حکم ارتکاز جمله شرطی این مفهوم را به دست نمی‌دهد. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۲)

البته به دلیل وضوح این اشکال، بعید است که عالمان منطق معتقد به وجود مفهوم اسمی تلازم در مفاد جمله شرطی باشند. افزون بر اینکه ظاهر عبارات برخی از آنها همچون ابن سینا با این احتمال سازگاری بیشتری دارد که بگوییم برخلاف برداشت اول، منطقدانان مفهوم اسمی استلزام و تلازم را از اجزاء تشکیل‌دهنده مفاد جمله شرطی نمی‌دانند، بلکه معنای حرفی تلازم را که همان نسبت تلازم میان شرط و جزاء است، جزء مفاد قضیه شرطی به شمار می‌آورند و همین نسبت را در جمله شرطی متعلق حکم می‌دانند. هر چند عبارات منطقدانان ظهور در برداشت اخیر از نظریه دانشوران منطقی دارد، اما تصریحی در عبارات آنها در مورد نفی برداشت اول، به چشم نمی‌خورد.

ابن سینا در بخش منطقی از کتاب شفاء در مورد قضیه شرطی گفته است:

ثم الشرطية تخالف الحملية في انها مركبة من اجزاء بالضرورة فيها تأليف خبري. و

مع ذلك فان النسبة بينهما ليست نسبة ان يقال في ايجابها ان اولها ثانيها كما يقال ان الانسان كاتب فيجعل اول الامرين هو ثانيهما. فتشارك الحملية في ان هناك حكما بنسبة جزء الى جزء و يخالفها في هيئة ذلك الحكم لكن الشرطيات تختلف ايضا في هذه النسبة فيكون النسبة الايجابية في بعضها على سبيل المتابعة و في بعضها على سبيل المعاندة. (ابن سينا، ١٤٠٤، ج ٢، ص ٢٣٢)

وی در منطق اشارات نیز عبارتی قریب به همین مضمون دارد؛ در آنجا می گوید:

الثانی و الثالث یسمونها الشرطی و هو ما یكون التالیف فیہ بین خبرین قد أخرج کل واحد منهما عن خبریته إلى غیر ذلك، ثم قرن بینهما لیس علی سبیل أن یقال إن أحدهما هو الآخر كما كان فی الحملی بل علی سبیل أن أحدهما یلزم الآخر و یتبعه. (همو، ١٣٧٥، ص ١٤)

گذشته از تصریح ابن سینا در کتاب شفاء به وجود «نسبة علی سبیل المتابعة» در قضایای شرطی ایجابی، وی در این عبارات نسبت موجود میان مقدم و تالی را در قضیه شرطی، نظیر نسبت اتحاد و این همانی میان موضوع و محمول در قضیه حملیه قرار می دهد و روشن است که نسبت اتحاد و این همانی موجود در قضیه حملی که متعلق حکم قرار گرفته است، از قبیل مفاهیم اسمی نظیر مفهوم اتحاد نیست. بنابراین، نسبت میان مقدم و تالی نیز که ما از آن به نسبت ملازمه تعبیر کردیم و ابن سینا از آن به نسبت «علی سبیل اللزوم و المتابعة» تعبیر می کند، باید متعلق حکم قرار گیرد و روشن است که نه مفهوم اسمی ملازمه و نه هیچ مفهوم اسمی دیگری نمی تواند متعلق حکم قرار گیرد؛ زیرا متعلق حکم همواره نسبت بین مفاهیم افرادی است. حتی اگر متکلم واژه دال بر مفهوم اسمی ملازمه و استلزام را نیز به کار گیرد و برای مثال، بگوید «ثبوت مقدم، مستلزم ثبوت تالی است» باز هم مفهوم استلزام متعلق حکم واقع نشده است، بلکه متکلم به نسبت این همانی میان موضوع (ثبوت مقدم) و محمول (مستلزم ثبوت تالی) حکم کرده است.^۷

با توجه به برداشت دوم از نظریه منطقدانان به تقریبی متفاوت درباره ایراد سابق محقق اصفهانی، دست می یابیم. ایراد محقق اصفهانی به نظریه منطقدانان، مطابق آنچه گذشت، این بود که نمی توان مفهوم اسمی استلزام و ملازمه را به عنوان جزء مدلول همه جملات شرطی به شمار آورد. ولی با توجه به برداشت دوم از این نظریه، منطقدانان مفهوم اسمی استلزام یا تلازم را جزء مفاد جمله شرطی نمی دانند، تا با چنین اشکالی روبه رو شوند.





به نظر می‌رسد این ایراد محقق اصفهانی را به شکل دیگری می‌توان تقریب کرد که برداشت دوم از نظریه اهل منطق را نیز به چالش بکشد. دست کم به شکل غیر جزمی می‌توان به محقق اصفهانی نسبت داد که مقصود وی از این اشکال این تقریب است که استلزام و ملازمه میان مفاد جمله شرط و جزاء اگر بخواهد به طور مستقیم مورد حکم قرار گیرد و به تعبیر محقق اصفهانی، به طور استقلالی ملاحظه شود باید حتماً از مفهوم اسمی استلزام و ملازمه استفاده کرد و چون در جمله شرطی دالی بر این مفهوم اسمی وجود ندارد، نظریه منطقدانان در تحلیل جمله شرطی ناکارآمد است.

بنابراین، محقق اصفهانی نمی‌گوید که منطقدانان مفهوم اسمی ملازمه یا استلزام را جزء مفاد جمله شرطی می‌دانند، بلکه منطقدانان را به پذیرش این امر الزام می‌کند. توضیح بیشتر در مورد این تقریب از اشکال محقق اصفهانی و بررسی صحت و سقم آن امری است که هنگام طرح استدلال‌های اقامه شده بر نفی نظریه منطقدانان به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

۳. بررسی تطابق هر یک از دو دیدگاه با ارتکاز

قبل از پرداختن به استدلال‌هایی که برای تأیید یا ردّ هر یک از این دو نظریه مطرح شده است، باید دید کدام یک از این دو نظریه به ارتکاز نزدیک‌تر است. شهید صدر برخلاف سایر اصولیان در کتاب بحوث فی علم الاصول نظریه دانشوران علم منطق را برگزیده است و با اینکه وی عرب زبان است، این احتمال را که مفاد جمله شرطی در غیر زبان عربی نیز مطابق نظر منطقدانان باشد، تقویت کرده است. شایان ذکر است که شهید صدر برخلاف محقق اصفهانی و تفتازانی این نظریه را به مشهور عالمان ادبیات عرب نسبت داده است. (الشاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۵۴) اما محقق اصفهانی، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله هاشمی شاهرودی نظریه عالمان بلاغت را پذیرفته‌اند. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۳؛ الشاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۴۸۱-۴۸۲) البته آیت‌الله حکیم معتقد است ظاهر عبارات آخوند خراسانی نیز حکایت از پذیرش این نظریه دارد. هر چند توجه به عبارات کفایة الاصول صحت این استناد را مورد تردید جدی قرار می‌دهد. (الحکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳۳) محقق عراقی نیز هر چند به طور مستقیم این نزاع را مطرح نکرده، اما عبارات او چنان است که با صراحت کامل نظریه اهل ادب را تأیید می‌کند.^۸ (العراقی، ۱۴۰۵، ج ۲-۱، ص ۲۹۷)

شیخ انصاری نیز که در ضمن مباحث واجب مشروط به این بحث پرداخته است، با تأیید نظریه عالمان بلاغت، نظریه منطقدانان را مورد مناقشه قرار داده است. به نظر وی، مقصود اصلی گوینده در جمله شرطی، اخبار از ملازمه میان شرط و جزاء نیست، بلکه ملازمه میان شرط و جزاء ملحوظ بالتبع است و بنابراین، نمی‌تواند متعلق حکم واقع شود. (الکلاتری الطهرانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۳۹)

برخلاف آنچه شهید صدر ادعا کرده است، دست کم در زبان فارسی و عربی، این ادعای شیخ انصاری به ارتکازات موجود از معنای جمله شرطی نزدیک تر است. توضیح اینکه بنا بر نظریه عالمان بلاغت نیز نوعی نسبت و ربط میان شرط و جزاء در مدلول جمله شرطی وجود دارد، اما این نسبت، متعلق حکم واقع نمی‌شود و به تعبیر شیخ انصاری، ملحوظ بالتبع است. تبیین وجود این نسبت میان شرط و جزاء بنا بر نظریه عالمان بلاغت، مطلبی است که توضیح بیشتر آن، در بررسی استدلال دومی که بر نفی این نظریه اقامه شده است، خواهد آمد.

اما آنچه به روشنی و بر اساس ارتکاز در جمله شرطی می‌یابیم، بخش ابتدایی ادعای شیخ انصاری است؛ یعنی اینکه در جمله شرطی آنچه مقصود اصلی گوینده و متعلق حکم وی است، همان نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی است، نه وجود ملازمه میان مفاد شرط و جزاء. برای مثال، در جمله «اگر باران بیارد علی خواهد آمد» مقصود اصلی گوینده اخبار از آمدن علی است، در وضعیتی که باران باریده باشد، نه اخبار از وجود ملازمه میان آمدن علی و باریدن باران.

درست است که لازمه صحت مضمون این خبر وجود ارتباط میان باریدن باران و آمدن علی است، اما به حکم ارتکاز، مقصود اصلی گوینده اخبار از وجود این ملازمه نیست. بنابراین، متعلق حکم وی در این جمله شرطی، نسبت استلزام میان باریدن باران و آمدن علی نیست. با این توضیح مقصود شیخ انصاری نیز از این عبارت که «ملازمه میان شرط و جزاء ملحوظ بالتبع است و نمی‌تواند متعلق حکم واقع شود» روشن می‌شود.

یکی از شواهد این ارتکاز، این حقیقت است که با خبری شدن و انشایی شدن جزاء و تالی در جمله شرطی، کلّ جمله شرطی خبری و انشایی می‌شود. برای مثال، جمله شرطی «اگر علی بیاید احمد ایستاده است»، جمله‌ای است خبری. اما جمله شرطی «اگر علی بیاید باید احمد بایستد»



جمله‌ای است انشایی.

شواهد دیگر مؤید این ادعا در ضمن بررسی استدلال‌هایی که به نفع نظریه عالمان بلاغت و علیه آن اقامه شده است، به طور مبسوط طرح می‌شود که برخی از آنها در ضمن دو استدلال موجود در این نوشتار خواهد آمد. هر چند این نزاع ریشه در تفاوت تعریف منطقدانان و دانشمندان بلاغت از جمله شرطی دارد، اما در آثار منطقدانان و اهل بلاغت این بحث به صورت جدی بررسی نشده است. این در حالی است که استدلال‌های متفاوتی از سوی اصولیان به نفع هر کدام از این دو نظریه طرح و بررسی شده است. البته - چنان که خواهد آمد - یکی از این استدلال‌ها در برخی از کتب بلاغت نیز مطرح است.

۴. استدلال‌هایی به نفع دیدگاه اهل منطق

هر چند محقق اصفهانی در نهایت، نظر دانشوران علم بلاغت را پذیرفته است، ولی در ابتدا برای تأیید نظر منطقدانان و نفی دیدگاه عالمان بلاغت دو استدلال را ترتیب داده است.

۱.۴. استدلال اول

۱.۱.۴. تقریب اول استدلال

در هر جمله شرطی گوینده از ملازمه میان مقدم و تالی خبر می‌دهد و به آن حکم می‌کند. بنابراین، مقدم و تالی طرفین نسبت حکمیه هستند و طرفین نسبت حکمیه خود نمی‌توانند مشتمل بر حکم باشند. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۳)

این تقریب استدلال مطابق با چیزی است که از عبارات محقق اصفهانی در نهایت الدراية استفاده می‌شود، اما تقریب دیگری نیز برای این استدلال می‌توان ارائه داد که هر چند مقدمه اول آن تفاوتی با این تقریب ندارد اما برای نفی نظریه عالمان بلاغت از نکته‌ای غیر از آنچه در تقریب اول بیان شد بهره می‌گیرد.

۲.۱.۴. تقریب دوم استدلال

در هر جمله شرطی گوینده از ملازمه میان مقدم و تالی خبر می‌دهد و به آن حکم می‌کند. حال اگر نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی نیز متعلق حکم واقع شود، نتیجه آن این



است که جمله شرطی مشتمل بر دو حکم بوده و گوینده دو حکم و دو اخبار داشته باشد. این در حالی است که به حکم ارتکاز گوینده در هر جمله به طور مستقیم و دلالت مطابقی، یک حکم دارد و از یک مطلب خبر می‌دهد.

اشکال محقق اصفهانی به استدلال اول

محقق اصفهانی، که خود این استدلال را طرح کرده، آن را چیزی شبیه مصادره به مطلوب می‌داند. وی می‌گوید اگر مراد از اینکه گوینده در جمله شرطی از ملازمه خبر می‌دهد، این باشد که مقصود اصلی گوینده از جمله شرطی همین ملازمه است و به تعبیر محقق اصفهانی، گوینده، ملازمه میان مقدم و تالی را به طور استقلالی لحاظ کرده و صحیح بودن سکوت در مقابل این خبر به جهت حکم به ملازمه باشد، این مطلب عین مدعای منطقدانان است و نمی‌تواند به عنوان مقدمه در استدلال آنها به کار گرفته شود. البته برای رعایت امانت در تقریر اشکال محقق اصفهانی باید اذعان کرد که مراد محقق اصفهانی از لحاظ استقلالی ملازمه با آنچه ما به عنوان نظر منطقدانان مطرح کردیم مقداری تفاوت دارد.

با توضیحات ارائه شده درباره برداشت دوم از نظریه اهل منطق، و شواهدی که از عبارات ابن سینا به نفع این برداشت نقل شد، به این نتیجه رسیدیم که ظاهراً مراد منطقدانان از ملازمه و استلزام موجود در مفاد جمله شرطی مفهوم اسمی استلزام نیست، بلکه نسبت ملازمه و استلزام میان تحقق شرط و ثبوت تالی است و بنا بر نظر دانشوران علم منطق، همین نسبت مقصود اصلی گوینده است و متعلق حکم وی قرار می‌گیرد. در اینجا نیز اگر تعبیر می‌کنیم که استلزام میان شرط و جزاء ملحوظ استقلالی است، باید مرادمان از این تعبیر همین معنا باشد تا با آنچه پیش‌تر به عنوان نظر منطقدانان مطرح کردیم سازگار باشد.

اما چنان که گذشت، دست کم بر اساس یک تفسیر از عبارات محقق اصفهانی، وی برداشت دیگری از نظریه منطقدانان دارد و معتقد است لازمه پذیرش نظریه اهل منطق وجود مفهوم اسمی استلزام در جمله شرطی است. بنابراین، طبیعی است که وقتی محقق اصفهانی می‌گوید بنا بر نظر اهل منطق، استلزام میان مقدم و تالی لحاظ استقلالی شده است، مقصود او این است که بنا بر نظر منطقدانان مفهوم استلزام در مفاد جمله شرطی اخذ شده است.





اما این تفاوت در برداشت از نظریه منطقدانان تأثیری در وارد بودن این اشکال محقق اصفهانی نخواهد داشت؛ زیرا هر دو برداشت در این حقیقت اتفاق دارند که بنا بر نظر دانشوران منطقی، مقصود اصلی گوینده از جمله شرطی، بیان ملازمه میان شرط و جزاء است.

آری، اگر در این استدلال مراد از اینکه گوینده در جمله شرطی از ملازمه خبر می‌دهد این باشد که گوینده در ضمن جمله شرطی از اصل ملازمه نیز خبر می‌دهد - هر چند این خبر وی پیرو اخبار از نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی در فرض تحقق شرط باشد، یعنی به تعبیر محقق اصفهانی، هر چند این ملازمه ملحوظ تبعی بوده و صحت سکوت در جمله شرطی به اعتبار حکایت از آن نباشد - در این صورت این مقدمه می‌تواند در استدلال اهل منطق به کار گرفته شود و هیچ مصادره به مطلوبی صورت نخواهد گرفت؛ زیرا این امر قدر مشترک میان نظریه منطقدانان و اهل بلاغت است. اما این مقدمه دیگر توانایی اثبات مدعای منطقدانان را نخواهد داشت و استدلال را عقیم خواهد کرد.

بنا بر تقریب اول استدلال، که توسط محقق اصفهانی طرح شده است، ناتوانی این مقدمه در اثبات مدعا نیاز به توضیح چندانی ندارد؛ زیرا در تقریب اول، مقدمه دوم استدلال این بود که دو طرف نسبت حکمیه (یعنی همان نسبتی که در جمله شرطی متعلق حکم واقع می‌شود) نمی‌توانند خود مشتمل بر حکم باشند. حال اگر مقدمه اول استدلال را شق اخیر قرار دهیم یعنی در بیان مقدمه اول بگوییم: «گوینده از اصل ملازمه نیز خبر می‌دهد هر چند این خبر وی پیرو اخبار از نسبت این‌همانی میان موضوع و محمول تالی در فرض تحقق شرط باشد». در این صورت معلوم نیست که نسبت حکمیه همان ملازمه میان شرط و جزاء باشد تا بتوانیم نتیجه بگیریم که تالی باید خالی از حکم باشد و در نتیجه مدعای اهل بلاغت را نفی کنیم. بنابراین، با به کارگیری این مقدمه در تقریب اول استدلال نمی‌توان مدعای منطقدانان را ثابت کرد.

به همین ترتیب، با به کارگیری این مقدمه در تقریب دوم استدلال نیز، مدعای منطقدانان اثبات نمی‌شود؛ زیرا در تقریب دوم استدلال از این مطلب بهره گرفته شده است که به حکم ارتکاز، گوینده در هر جمله یک حکم دارد و از یک مطلب خبر می‌دهد. روشن است که اگر خبر از ملازمه مقصود اصلی گوینده نباشد و از لوازم اخبار از این‌همانی میان موضوع و محمول تالی در فرض تحقق شرط باشد دیگر مانعی وجود ندارد که جمله شرطی، افزون بر اینکه به طور

مستقیم و مطابقی بر ثبوت تالی در فرضی خاص دلالت می‌کند و از آن خبر می‌دهد، بر وجود ملازمه میان تحقق شرط و ثبوت تالی نیز به طور تبعی و التزامی دلالت کند و اخبار از آن را نیز به دنبال داشته باشد.

به بیان دیگر، این مطلب که به حکم ارتکاز، گوینده در هر جمله یک حکم دارد و از یک مطلب خبر می‌دهد، به طور مطلق صحیح نیست و نیاز به تفصیل دارد؛ زیرا آنچه ارتکاز از آن منع می‌کند این است که متکلم در یک جمله به طور مستقیم و در عرض هم به دو امر حکم کند و از دو مطلب خبر دهد. برخی از عالمان اصولی از این مطلب این گونه تعبیر کرده‌اند: «یک جمله نمی‌تواند متحمل بیش از یک مدلول تصدیقی باشد». (الشاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۵۲) اما در عین حال ارتکاز هیچ ابایی ندارد که متکلم در یک جمله به طور مستقیم به امری حکم کند و از تحقق آن خبر دهد و جمله وی به طور تبعی و التزامی دلالت بر امر دیگری نیز داشته باشد و اخبار از آن را نیز به دنبال داشته باشد.

اگر بخواهیم با اصطلاحات محقق اصفهانی سخن بگوییم باید گفت: اگر ملازمه ملحوظ تبعی بوده و صحت سکوت در جمله شرطی به اعتبار حکایت از آن نباشد، اشکالی ندارد که گوینده در جمله شرطی به ثبوت تالی در فرض تحقق شرط حکم کند و در عین حال جمله شرطی بر وجود ملازمه میان شرط و جزاء نیز به طور تبعی و التزامی دلالت کند. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۲)

۲.۴. استدلال دوم

افزون بر محقق اصفهانی، میرسید شریف جرجانی نیز که خود در دو رشته بلاغت و منطق آثار مهمی همچون حاشیه بر کتاب مطول و شرح شمسیه و شرح مطالع دارد، این استدلال را به عنوان اشکال بر نظریه اهل بلاغت طرح کرده است؛ هر چند وی برخلاف محقق اصفهانی انتساب این نظریه را به عالمان ادبیات عرب صحیح نمی‌داند. (الجرجانی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۶)

اگر در جمله شرطی نسبت تالی، در حالی که مقید به ظرف تحقق شرط است، مورد حکم قرار گیرد، برای صدق جمله شرطی باید این نسبت مقید در خارج محقق شود و به عکس آن اگر این نسبت مقید در خارج محقق نشود، جمله شرطی کاذب خواهد بود. بنابراین، باید همه جمله‌های شرطی که مقدم و شرط آن قابل تحقق نیست، کاذب باشند؛ زیرا با عدم تحقق قید،





نسبت مقید به این قید نیز قابل تحقق نخواهد بود.

این در حالی است که دست کم برخی از این جمله‌ها را می‌توان یافت که به طور قطع صادق‌اند. مثال معروف جمله‌هایی از این دست این آیه شریفه است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲) به طور قطع این جمله صادق است و بر درستی این حقیقت که «اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری غیر از الله باشد، زمین و آسمان نابود خواهد شد» برهان نیز اقامه شده است، اما شرط و مقدم این جمله شرطی، قابل تحقق نیست. محقق اصفهانی در تبیین این استدلال می‌گوید: بنا بر نظر دانشوران ادبیات عرب معنای جمله شرطی که شرط آنها قابل تحقق نیست، مانند معنای این جمله است که بگوییم: «زید ایستاده است در روزی که شب ندارد». روشن است که چون قید نسبت این همانی در این جمله قابل تحقق نیست اخبار از تحقق نسبت مقید به این قید نیز اخبار کاذب خواهد بود. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۳؛ التفنازانی، ۱۹۹۲، ص ۳۰۵-۳۰۶)

روشن است که این استدلال اختصاص به موارد استحاله تحقق شرط ندارد، بلکه شامل همه جمله‌هایی که شرط آن محقق نیست خواهد شد، هر چند امکان تحقق آن نیز در خارج فراهم باشد.

اشکال محقق اصفهانی به استدلال دوم

محقق اصفهانی که خود این استدلال را مطرح کرده است بدون اینکه به طور مستقیم اشکالی بر آن وارد کند به طرح نظریه عالمان ادبیات عرب پرداخته و همان را برگزیده است. اما طوری به شرح و تبیین نظریه آنها می‌پردازد که گویی با این شرح و تبیین در صدد پاسخ به استدلال بالا نیز هست.

در تبیینی که ایشان از این نظریه ارائه می‌دهد توجه به معنا و موضوع له^۴ ادوات شرطی مانند «اگر» در زبان فارسی و «إن» در زبان عربی نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. محقق اصفهانی معتقد است ادوات شرط دلالت بر این حقیقت دارند که مضمون جمله شرط یا همان مقدم، مورد فرض و تقدیر قرار گرفته است و متکلم با جمله شرطی به نسبت میان موضوع و محمول تالی که مقید است، حکم می‌کند. قید این نسبت ترتب آن بر شرطی است که وجود آن فرض شده است.

شاید در بدو امر به نظر برسد که در این تبیین چیزی بیش از همان بیان دانشوران علم بلاغت

با اصطلاحات خاص محقق اصفهانی، به چشم نمی‌خورد؛ اما ایشان از معنایی که برای ادات شرط ذکر کرده است، نتیجه‌ای می‌گیرد که می‌توان گفت با این نتیجه می‌خواهد به استدلال پیش‌گفته پاسخ دهد. شاهد این ادعا عبارت محقق اصفهانی در یکی از مباحث بعدی واجب مشروط است که امکان انشاء مشروط را بررسی می‌کند. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۶۶)

محقق اصفهانی از اینکه در جمله شرطی به نسبتی حکم می‌کنیم که مترتب بر امری مفروض الوجود است، چنین نتیجه می‌گیرد که برای صدق جمله شرطی، تنها در صورتی وجود حقیقی برای تالی ضرورت دارد که شرط نیز وجود حقیقی داشته باشد. وی می‌گوید قبل از تحقق خارجی شرط که وجود آن فرض شده است و به تعبیر محقق اصفهانی شرط وجود فرضی و تقدیری دارد، تالی باید به همین معنا وجود تقدیری و فرضی داشته باشد نه وجود حقیقی خارجی. بنابراین، برای صدق جملات شرطی نظیر آیه شریفه ۲۲ سوره انبیاء، چون به تالی مترتب بر فرض وجود شرط حکم شده است، تحقق خارجی شرط، ضرورتی ندارد. وی در بیان دلیل استنتاج این حقیقت از معنای جمله شرطی، چنین می‌گوید:

لان طبع المرتب علی امر مقدر الوجود علی حسب طبع المرتب علیه فیکون وجوده دائرا مدار وجوده ان مقدرامقدرات و ان محققا فمحققا. (همان، ص ۵۳)

دلیل محقق اصفهانی را می‌توان چنین بیان کرد: در جمله شرطی «اگر الف محقق شود ب محقق خواهد شد» چون کلمه «اگر» دلالت بر این حقیقت دارد که متکلم وجود الف را فرض کرده است، بنابراین، این جمله دلالت می‌کند بر اینکه متکلم ابتدا وجود الف را فرض کرده است و سپس در فرض وجود الف، حکم به وجود ب کرده است. با این بیان، معنای جمله «اگر الف محقق شود ب محقق خواهد شد» معادل معنای این جمله است که بگوییم: «در فرض وجود الف، ب موجود است». بنابراین، طبیعی است که صدق جمله شرطی تنها اقتضای این امر را دارد که در صورت تحقق وجود حقیقی برای الف، ب نیز حقیقتاً موجود شود. روشن است که صدق این جمله نه اقتضای وجود حقیقی ب را دارد و نه اقتضای وجود حقیقی برای الفی که گوینده در فرض و تقدیر وجود آن، حکم به وجود ب کرده است.

با توجه به معنایی که محقق اصفهانی برای ادات شرط ذکر می‌کند و تأثیری که این معنا در مدلول جمله تالی می‌گذارد، در جواب استدلال منطقدانان می‌توان گفت: درست است که متکلم در جملاتی نظیر آیه شریفه که شرط آن محقق نمی‌شود به نسبت مذکور در تالی که مقید





به شرط شده است، حکم می‌کند و از تحقق آن خبر می‌دهد، اما با توجه به اینکه قید این نسبت، مفروض‌الوجود است، برای صدق جمله شرطی تنها در صورتی ضرورت دارد که این نسبت در ظرف خارج و واقع موجود شود، که قید آن وجود حقیقی داشته باشد و با توجه به اینکه این قید ممکن نیست در خارج محقق شود، عدم تحقق این نسبت مقید در ظرف خارج موجب کذب جمله شرطی نخواهد شد. بنابراین، عدم تحقق جزاء و شرط آن در ظرف خارج، موجب کذب این گونه از جملات شرطی نیست.

با این تحلیل متکلم در جمله شرطی به نسبت میان موضوع و محمول تالی که مقید به شرط شده است، حکم می‌کند. اما چون در این حکم وجود قید فرض شده است، از انتفاء این قید در ظرف خارج نمی‌توان عدم مطابقت این نسبت مقید با واقع را نتیجه گرفت و قضیه شرطی را کاذب دانست. به تعبیر محقق اصفهانی، نسبتی که چنین قیدی دارد، ظرف و موطن آن، ظرف تحقق شرط است نه ظرف خارج به قول مطلق.^{۱۱}

بنا بر دیدگاه محقق اصفهانی، متکلم به نسبت ملازمه میان شرط و جزاء حکم نمی‌کند، اما صدق جمله شرطی این مقدار اقتضا دارد که با تحقق شرط، جزاء نیز محقق شود. شیخ انصاری نیز در عبارتی که از او نقل شد، به این حقیقت توجه داشته است. وی در مقام اشکال بر نظریه منطقدانان گفته بود: مقصود اصلی گوینده در جمله شرطی اخبار از ملازمه میان شرط و جزاء نیست، بلکه ملازمه شرط و جزاء ملحوظ بالتبع است و بنابراین، نمی‌تواند متعلق حکم واقع شود. (الکلاتری الطهرانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۲۹)

تفاوت جمله شرطی با جمله حملی نظیر آن

برای مثال، جمله شرطی «اگر باران بیارد، علی خواهد آمد» را در نظر بگیرید. هر چند بنا بر نظریه محقق اصفهانی جمله «در فرض باریدن باران علی خواهد آمد» یا جمله «با باریدن باران علی خواهد آمد»، می‌تواند معنای این جمله شرطی را بفهماند، اما بدون تردید شخصی که تصمیم دارد به طور جزئی و غیر مشروط از آمدن علی در هنگام باریدن باران خبر دهد نیز می‌تواند برای فهماندن مقصود خود از جمله «با باریدن باران علی خواهد آمد» استفاده کند.

تحلیلی که محقق اصفهانی از جمله شرطی ارائه می‌دهد، می‌تواند تفاوت این دو معنا را روشن کند. اگر متکلم باریدن باران را فرض کرده باشد و در آن فرض به آمدن علی حکم

کند، در این صورت برای فهماندن مقصود خود از جمله «اگر باران بیارد علی خواهد آمد» استفاده می‌کند و اگر از جمله «با باریدن باران علی خواهد آمد» نیز استفاده کند، این جمله هم معنا با جمله شرطی بالا خواهد بود. هر چند متکلم در این صورت به آمدن علی در فرض باریدن باران یا به تعبیر محقق اصفهانی به ثبوت تالی در فرض تحقق شرط حکم می‌کند، اما عدم باریدن باران که به معنای عدم تحقق قید نسبت حکمیه است، موجب کاذب شدن این قضیه نخواهد شد.

اما اگر متکلم باریدن باران را فرض نکند، بلکه بخواهد به طور جزمی از آمدن علی در هنگام باریدن باران خبر دهد، برای فهماندن مقصود خود باید از این جمله استفاده کند: «با باریدن باران علی خواهد آمد». در این صورت عدم باریدن باران که به معنای عدم تحقق قید نسبت حکمیه است، موجب کاذب شدن این قضیه می‌شود و طبیعی است که در این فرض به کارگیری جمله «اگر باران بیارد، علی خواهد آمد» برای فهماندن این مقصود صحیح نخواهد بود. این نکته نقشی اساسی در تحلیل واجب معلق و درک تفاوت جوهری آن با واجب مشروط ایفا می‌کند. آیت‌الله حکیم در کتاب حقایق الاصول پس از ذکر استدلال دوم با استفاده از همین تفاوت می‌گوید:

کسانی که استدلال دوم را به عنوان دلیل بر نظریه عالمان بلاغت مطرح می‌کنند، برداشتی نادرست از این نظریه دارند؛ زیرا در صورتی نظریه عالمان بلاغت مستلزم کذب آیه شریفه «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» خواهد بود که آنها مفاد جمله شرطی را حکم به نسبت تالی که مقید به شرط شده است، (البته شرطی که وجود آن فرض نشده باشد) بدانند. (الحکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳۳)

به بیان دیگر، این نتیجه نادرست در صورتی بر نظریه عالمان بلاغت مترتب می‌شود که آنها تنها معنای دوم را برای جمله «با باریدن باران علی خواهد آمد»، تصویر کنند و مفاد جمله شرطی را مطابق با مفاد جمله حملی نظیر آن بدانند. اما چنان که گفتیم با این تصویر از معنای جمله حملی، مفاد جمله شرطی با جمله حملی نظیر آن متفاوت است.

مشکل نظریه محقق اصفهانی درباره معنای ادات شرطی

مطابق آنچه از ظاهر عبارات محقق اصفهانی استفاده می‌شود، وی معتقد است ادات شرطی مانند «اگر» در زبان فارسی و «ان» در زبان عربی، بر این حقیقت دلالت دارند که مفاد جمله بعد





از آنها توسط متکلم فرض شده است. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۶۶) اگر محقق اصفهانی در این عبارات، در مقام تبیین مدلول مطابقی و معنای موضوع له ادات شرطی باشد، باید گفت که این نظریه با مبانی بسیاری از اصولیان از جمله خود محقق اصفهانی درباره موضوع له الفاظ معنادار به طور عام و موضوع له حروف به طور خاص، ناسازگار است. هر چند - چنان که خواهد آمد - می‌توان نظریه محقق اصفهانی را درباره مدلول ادات شرطی به گونه‌ای توجیه کرد که موضوع له دیگری داشته باشد و در عین حال بر این حقیقت نیز دلالت کند که مفاد جمله بعد از آنها توسط متکلم فرض شده است و با این توجیه دیگر منافاتی با مبانی پذیرفته شده توسط خود محقق اصفهانی و سایر اصولیان در موضوع له حروف نخواهد داشت.

قبل از تبیین این ناسازگاری توضیحی اجمالی درباره دو نوع از دلالت جمله‌ها ضروری است. از نظر دانشمندان اصولی، هر جمله دو نوع دلالت - تصویری و تصدیقی - دارد. البته باید توجه داشت که تصویری و تصدیقی بودن دلالت در واقع وصف مدلول است و توصیف دلالت به آنها از باب وصف به حال متعلق است. بنابراین، جمله مشتمل بر دو نوع مدلول تصویری و تصدیقی است. برای مثال، دلالت جمله «علی ایستاده است» بر مفهوم «علی» و مفهوم «ایستاده» و نسبت میان آن دو، دلالت تصویری این جمله است و این مفاهیم نیز از آنجایی که قابل تصدیق و تکذیب نیستند و فقط قابل تصورند، به آنها مدلول تصویری می‌گویند.

اما دلالت این جمله بر اینکه متکلم قصد اخطار این مفاهیم به ذهن شنونده را دارد و همچنین دلالت بر اینکه متکلم قصد اخبار از تحقق مطابق این مفاهیم را در عالم خارج - یعنی تحقق ایستادن واقعی علی در خارج - دارد، دلالت تصدیقی این جمله است. باید توجه داشت که این جمله بر مفهوم «اخطار معنا به ذهن مخاطب» و مفهوم «اخبار از ایستادن علی» و حتی مفهوم قصد اخبار و قصد اخطار دلالت نمی‌کند، بلکه بر واقعیت قصد اخطار معنا به ذهن مخاطب و قصد اخبار از تحقق پدیده‌ای در خارج دلالت دارد. روشن است که این سنخ از مدلول‌ها فقط قابل تصور نیستند، بلکه این قابلیت را دارند که مورد تصدیق یا تکذیب واقع شوند.^{۱۱}

اکنون می‌توان به تبیین ناسازگاری که به آن اشاره شد، پرداخت. اینکه بگوییم ادات شرطی مانند «ان» به طور مطابقی بر این حقیقت دلالت می‌کنند که مفاد جمله بعد از آنها توسط متکلم فرض شده است و برای همین معنا وضع شده‌اند، با دو اشکال مبنایی روبه‌روست:

اشکال اول

اگر ادات شرطی برای این واقعیت خارجی وضع شده باشند که مفاد جمله بعد از آنها توسط متکلم فرض شده است، نتیجه طبیعی آن این است که ادات شرطی بر مدلولی که صرفاً قابل تصور باشد، دلالت نکنند. بنابراین، فاقد مدلول تصویری می‌شوند. در حالی که مشهور اصولیان، از جمله خود محقق اصفهانی، بر این عقیده‌اند که الفاظ معنادار مدلول تصویری دارند.

همین اشکال را از زاویه دیگری نیز می‌توان طرح کرد. محقق اصفهانی و به تبع وی برخی دیگر از دانشمندان اصولی معتقدند برای امکان‌پذیر شدن دلالت و انتقال معنا به ذهن، باید پذیریم که الفاظ برای ذات معنا وضع شده‌اند تا انتقال معنا به ذهن امکان‌پذیر شود. وی به این امر تصریح کرده است که موضوع له الفاظ معنادار - چه اسم باشند و چه حرف - باید خالی از وجود ذهنی و عینی باشد؛ زیرا وجود ذهنی و عینی قابل انتقال به ذهن نیست. تعبیر محقق اصفهانی در این مورد چنین است: «اذ المماثل لا یقبل المماثل و المقابل لا یقبل المقابل».

(همو، ۱۴۱۶، ص ۲۳؛ الحکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵)

حال اگر معتقد شویم که ادات شرط دلالت بر واقعیت فرض شدن مفاد جمله بعد از آن دارد، با همین مشکل دخالت وجود در موضوع له مواجه خواهیم شد؛ زیرا آنچه قابل انتقال به ذهن است مفهوم فرض شدن مفاد جمله شرط است نه واقعیت آن. اگر بخواهیم این مبنای محقق اصفهانی را دقیق‌تر بیان کنیم باید بگوییم آنچه قابل انتقال به ذهن است، ذات معنای فرض شدن است که با قبول وجود ذهنی، همان ذات بنفسه به ذهن منتقل می‌شود و بعد از انتقال به ذهن از آن به مفهوم فرض شدن تعبیر می‌کنیم. ولی واقعیت فرض شدن مفاد جمله شرط، قابل انتقال به ذهن نیست. صحت و سقم این مبنا در مباحث مربوط به دلالت و وضع بررسی می‌شود و از موضوع بحث در این نوشتار خارج است. آنچه در این اشکال مهم است این است که نظریه اصفهانی درباره موضوع له ادات شرط با این مبنا سازگاری ندارد.

اشکال دوم

اشکال دوم نظریه محقق اصفهانی درباره موضوع له ادات شرطی، منافات این نظریه با مبنای وی در خصوص موضوع له حروف است. محقق اصفهانی، مانند بسیاری از اصولیان، موضوع له حروف را از سنخ نسبت‌ها می‌داند. برای مثال در جمله «علی در مدرسه درس می‌خواند» از نظر





بسیاری از دانشمندان اصولی حرف «در» بر نسبت ظرفیت میان مدرسه و علی که متقوم به دو طرف خود است، دلالت می‌کند.

باید توجه داشت که محقق اصفهانی موضوع له حروف را نیز مانند موضوع له اسم‌ها خالی از وجود ذهنی و عینی می‌داند و در مورد حروف نیز معتقد است که موضوع له، ذات معناست و تنها تفاوت آن با معنای اسم در این است که معنای حرف در همان مرحله معنابودنش و قبل از مرحله وجود خارجی، وابسته به غیر-یعنی دو طرف نسبت- است. به بیان دیگر، وی موضوع له حروف را معنایی می‌داند که نه فقط وجودش غیر استقلالی و وابسته به غیر است. بلکه ذات این معنا نیز وابسته به غیر و متقوم به اطراف است. به تعبیر محقق اصفهانی، نسبتی که موضوع له حرف است، صرف نظر از طرفینش حتی تقرر ذاتی نیز ندارد. (الاصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۲۴ و ۲۵) این در حالی است که محقق اصفهانی موضوع له حروفی مانند «اگر» در زبان فارسی و «ان» در زبان عربی را واقعیت فرض شدن مفاد جمله بعد از آن دانست. روشن است که این واقعیت صرف نظر از اینکه از سنخ وجود است نه از سنخ معنا، - چنان که در اشکال اول گفتیم- از سنخ نسبت‌ها نیز نیست.

بازسازی نظریه محقق اصفهانی در موضوع له ادات شرطی

آیت‌الله هاشمی شاهرودی که نزاع میان استادش، شهید صدر و محقق اصفهانی را در تعیین مفاد جمله شرطی گزارش کرده است، با وجود تلاشی که برای متمیم برخی از استدلال‌های مطرح شده به نفع نظریه منطقدانان مبذول داشته، اما در نهایت نظریه استادش را نپذیرفته و با محقق اصفهانی همراه شده است. با توجه به عبارات وی در دفاع از نظریه مختار محقق اصفهانی، به نظر می‌رسد می‌توان این نظریه را به گونه‌ای تقریب کرد که با مبانی محقق اصفهانی و مشهور اصولیان درباره موضوع له حروف سازگار باشد، به طوری که دیگر مجالی برای دو اشکال مبنایی بالا باقی نماند.

نکته قابل توجه در دفاع آیت‌الله هاشمی شاهرودی از نظریه محقق اصفهانی این است که وی به تبع استادش شهید صدر، به درستی ربط بین مدلول جمله جزاء و مدلول جمله شرط را در مرحله مدلول تصویری مورد توجه قرار داده است. البته شهید صدر وجود این ارتباط را در مدلول تصویری، به عنوان یکی از لوازم نظریه منطقدانان در تحلیل جملات شرطی مطرح می‌کند. اما

آیت‌الله هاشمی شاهرودی معتقد است بنا بر نظریه عالمان بلاغت نیز این ارتباط در مدلول
تصوری جمله شرطی وجود دارد.

اگر مدعای ارتکازی و وجدانی را که قبل از طرح استدلال‌های دیدگاه منطق‌دانان طرح شد،
پذیریم و قبول کنیم که مقصود اصلی گوینده جمله شرطی اخبار از تحقق نسبت تالی در فرضی
است که شرط محقق شده باشد، این بدان معناست که به حکم ارتکاز درستی نظریه عالمان
بلاغت در مرحله مدلول تصدیقی، پذیرفته شده است. با این پیش فرض به نظر می‌رسد همین
ارتکازی بودن دیدگاه عالمان بلاغت در مرحله مدلول تصدیقی، دلیل کافی است بر اثبات اینکه
در این دیدگاه نسبت و ربطی خاص، میان مدلول تصوری جمله شرط و مدلول تصوری جمله
جزاء وجود دارد. آیت‌الله هاشمی شاهرودی از این نسبت به نسبت تقدیری یا ترتیبی تعبیر
می‌کند؛ چه اینکه صحت دیدگاه عالمان بلاغت به معنای وجود ارتباط بین مفاد جمله شرط و
جمله جزاء در مرحله مدلول تصدیقی است و طبیعی است که این ربط باید ریشه در وجود
ارتباط در مرحله مدلول تصوری داشته باشد.

اگر بخواهیم با دقت بیشتری و بدون تسامح سخن بگوییم، باید گفت در اساس وجود ارتباط
میان مدلول جمله شرط و مدلول جمله جزاء در مرحله مدلول تصدیقی به این معنا نیست که
مدلول تصدیقی جمله جزاء با مدلول تصدیقی جمله شرط به هم مرتبط شده‌اند؛ زیرا جمله
شرطی که مرکب از مجموع شرط و جزاء است، بیش از یک مدلول تصدیقی ندارد. این مطلبی
است که آیت‌الله هاشمی شاهرودی نیز با دقت نظر خاص خود آن را مورد توجه قرار داده
است. (الشاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵)

بنابراین، جمله شرط و جمله جزاء هر کدام به تنهایی فاقد مدلول تصدیقی هستند. در نتیجه
نمی‌توان مدلول تصدیقی آن دو را به یکدیگر مرتبط کرد. پس اگر برای مجموع جمله شرط و
جزاء که تشکیل‌دهنده جمله شرطی است، مدلول تصدیقی واحدی وجود دارد، باید در مرحله
قبل از شکل‌گیری این مدلول تصدیقی، ربطی میان مدلول تصوری جمله شرط و مدلول تصوری
جمله جزاء وجود داشته باشد تا بتوان از مجموع آن دو، مدلول تصوری مرکبی تشکیل شود، به
طوری که جمله دال بر این معنای مرکب، مدلول تصدیقی واحدی داشته باشد. این احتمال که
از دو مدلول تصوری کاملاً مستقل و بی‌ربط به یکدیگر، جمله‌ای تشکیل شود که مدلول





تصدیقی واحدی داشته باشد، بسیار دور از ارتکاز به نظر می‌رسد.

البته برای حفظ تفاوت میان دیدگاه دانشمندان بلاغت و نظریه دانشمندان منطقی باید توجه داشت که وجود نسبت میان شرط و جزاء با توضیحی که ذکر شد و دلالت ادات شرطی بر آن، هرگز به این معنا نیست که این نسبت مورد حکم قرار گرفته است و گوینده در جمله شرطی به طور مستقیم خبر از تحقق آن داده است و جمله شرطی دلالت مطابقی بر تحقق این نسبت دارد. به تعبیر آیت‌الله هاشمی شاهرودی، مدلول تصدیقی جمله شرطی به ازاء نسبت میان شرط و جزاء نیست، بلکه به ازاء نسبت موجود در جمله جزاء است. به این معنا که متعلق حکم گوینده و مقصود اصلی وی، اخبار از نسبت موجود در جمله جزاء است.

شهید صدر دو بیان بر اینکه میان مدلول تصویری جمله شرط و مدلول تصویری جمله جزاء ارتباط برقرار است، ارائه می‌کند. (همان، ص ۱۵۵-۱۵۶) بیان اول و روشن‌تر این است که حتی اگر از برخورد دو سنگ به یکدیگر صدایی تولید شود که محتوای آن جمله‌ای شرطی و مشتمل بر جمله شرط و جزاء باشد، باز بین مدلول تصویری جمله شرط و مدلول تصویری جمله جزاء، ارتباط برقرار است و به حکم وجدان میان این مدلول تصویری و مدلول تصویری‌ای که از شنیدن جمله شرط و جمله جزاء بدون به کار بردن ادات شرط در ذهن ما نقش می‌بندد، تفاوتی فاحش وجود دارد.

روشن است وقتی جمله شرطی از برخورد دو سنگ تولید شود، فاقد هرگونه مدلول تصدیقی است و وجود ارتباط در مدلول آن به معنای تحقق ربط در مرحله مدلول تصویری است.^{۱۲} آیت‌الله هاشمی شاهرودی معتقد است بنا بر نظریه محقق اصفهانی نیز میان مدلول تصویری جمله شرط و مدلول تصویری جمله جزاء، نسبتی وجود دارد که می‌توان از آن به نسبت تقدیری یا نسبت ترتیبی تعبیر کرد. (همو، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۴۷۴ و ۴۷۸) البته اگر بخواهیم تقریب او را دقیق‌تر بیان کنیم، باید بگوییم که وی معتقد است این نسبت تقدیری میان نسبت موجود در جمله شرط و نسبت موجود در جمله جزاء، ارتباط برقرار می‌کند. (همان، ص ۴۶۸-۴۶۹)

وی می‌گوید نتیجه وجود چنین نسبتی میان مدلول جمله‌های شرط و جزاء، تقیید و محدود شدن ظرف صدق نسبت موجود در جزاء، به وضعیتی است که نسبت موجود در جمله شرط، صادق باشد. (همو، ج ۳، ص ۱۵۳-۱۵۴) برای مثال، در جمله «اگر باران بیارد علی خواهد

آمد، میان آمدن علی (نسبت صدوریه میان مفهوم آمدن و مفهوم علی) و باریدن باران (نسبت میان مفهوم باریدن و مفهوم باران) این نسبت تقدیری یا ترتیبی به گونه‌ای ارتباط برقرار کرده است که اگر متکلم به نسبت موجود در جمله جزاء (آمدن علی) حکم کند و از آن خبر دهد، برای صدق این خبر، باید نسبت مورد حکم، در وضعیت تحقق شرط (باریدن باران) یا به تعبیر آیت‌الله هاشمی شاهرودی در ظرف صدق جمله شرط، موجود شود. این همان چیزی است که به عنوان تفسیر محقق اصفهانی از نظریه عالمان بلاغت در تعیین مفاد جمله شرطی، مطرح شد. یعنی حکم به ثبوت تالی در فرض و تقدیر تحقق شرط.

نتیجه اینکه می‌توانیم با استفاده از تبیین آیت‌الله هاشمی شاهرودی از موضوع له ادات شرط، نظریه محقق اصفهانی را چنین بازسازی کنیم: بر طبق این نظریه، موضوع له و معنای مطابقی ادات شرطی مانند سایر حروف نسبتی است متقوم به دو طرف که آیت‌الله هاشمی شاهرودی از آن به نسبت تقدیری و یا نسبت ترتیبی تعبیر می‌کند. لازمه این تقریب از نظریه محقق اصفهانی این است که ادات شرطی به شکل دلالت التزامی بر این حقیقت نیز دلالت می‌کنند که متکلم مفاد جمله شرط را فرض کرده است و این حقیقت همان چیزی است که در عبارات خود محقق اصفهانی به عنوان مدلول ادات شرطی معرفی شده بود. (لاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۳)

روشن است که این تقریب از نظریه محقق اصفهانی با مبانی وی و مشهور اصولیان درباره موضوع له حروف، سازگاری کامل دارد و با دو اشکال مبنایی بالا روبه‌رو نخواهد بود؛ زیرا بنا بر این تقریب موضوع له ادات شرطی مانند سایر حروف از سنخ نسبت‌هاست. تنها تفاوت نسبت موضوع له ادات شرطی با نسبت موضوع له سایر حروف در این است که طرفین این نسبت، خود نسبت‌های تامه موجود در جمله شرط و جمله جزاء و از معانی حرفی هستند.

البته چنان‌که آیت‌الله هاشمی شاهرودی گفته است محقق اصفهانی نیز نسبت میان مدلول جمله شرط و جمله جزاء را منکر نیست؛ (الشاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۴۶۹) اما برخلاف آیت‌الله هاشمی شاهرودی معتقد است دالّ بر این نسبت، هیئت خاصّ موجود در جمله شرطی و یا حرف فاء است که در زبان عربی در ابتدای جمله جزاء می‌آید. در نتیجه حتی اگر مقصود محقق اصفهانی از نسبت میان شرط و جزاء، وجود این نسبت در مرحله مدلول تصویری باشد، باز دو اشکال ذکر شده درباره موضوع له ادات شرط، با این سخن محقق اصفهانی قابل پاسخ نیست.





البته اختلاف میان دیدگاه محقق اصفهانی و تبیین آیت‌الله هاشمی شاهرودی درباره نسبت میان شرط و جزاء، به اختلاف در دال بر این نسبت، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه تفاوت اساسی و جوهری میان این دو دیدگاه، در سنخ نسبتی است که این ارتباط را ایجاد کرده است. محقق اصفهانی بارها تصریح کرده است که این ارتباط، ملازمه و استلزام حرفی است که به شکل غیراستقلالی لحاظ شده است. برای نمونه، وی در یکی از عبارات خود که جمله شرطی «اذا كانت الشمس طالعة فالنهار موجود» را برای مثال، مد نظر قرار داده می‌گوید:

بل الاداة تتكفل وقوع مدخولها موقع الفرض و التقدير و مابعدا يتكفل نسبة الطلوع الشمس - مثلا - و الترتيب او الفاء تدل على الاستلزام الحرفي. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۲)

این در حالی است که آیت‌الله هاشمی شاهرودی از نسبت میان شرط و جزاء به نسبت تقدیری و ترتیبی تعبیر می‌کند و تصریح می‌کند که این نسبت نمی‌تواند ملازمه باشد. وی می‌گوید:

فالملازمة والتوقف والتعليق والالتصاق كلها معاني واقعية خارجية، وإذا كانت نسبة فهي تحليلية وليست نسبة ذهنية، فلا يمكن أن تكون هي مدلول النسبة الشرطية، بخلاف نسبة الفرض والتقدير. (الشاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۴۷۴)

استدلال آیت‌الله هاشمی شاهرودی بر اینکه چرا نسبت میان شرط و جزاء نمی‌تواند نسبت ملازمه باشد، بر مبنای خاص محمدباقر صدر در تفاوت نسبت‌های تامه و ناقصه مبتنی است که طرح و بررسی آن، نیازمند بحثی مستقل و مفصل است. مقصود از نقل این عبارت تنها بیان این حقیقت است که وی نسبت میان شرط و جزاء را از نسبت‌هایی می‌داند که با ملازمه حرفی تفاوت سنخی دارد.

تفاوت نسبت تقدیری با استلزام حرفی

چنان‌که گذشت، محقق اصفهانی نسبت میان مدلول جمله شرط و جمله جزاء را استلزام و ملازمه حرفی می‌داند. (الاصفهانی، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۲) استلزام حرفی در تعابیر محقق اصفهانی در مقابل مفهوم اسمی استلزام که به طور مستقلی لحاظ می‌شود، مطرح شده است.

تأملی دوباره در آنچه درباره تفاوت جمله شرطی با جمله حملی نظیر آن مطرح شد، تأثیر بسزایی در فهم تفاوت نسبت تقدیری و نسبت استلزام یا ملازمه دارد. چنان‌که گفتیم، اگر

گوینده بخواهد به طور جزمی از آمدن علی در ظرف باریدن باران خبر دهد، باید برای فهماندن مقصود خود از جمله‌ای حملی نظیر جمله «با باریدن باران، علی خواهد آمد» استفاده کند و در این صورت به کار بردن جمله شرطی «اگر باران بیارد علی خواهد آمد» اشتباه است. (در این بحث فرض می‌کنیم که مقصود متکلم از بکاربردن این جمله همین است و این جمله را در معنایی به کار برده است که همین مقصود را می‌رساند). اما اگر گوینده باریدن باران را فرض کرده باشد و بخواهد در فرض باریدن باران از آمدن علی خبر دهد، برای فهماندن مقصود خود از جمله شرطی بالا استفاده می‌کند.

روشن است که در هر دو جمله میان باریدن باران و آمدن علی، ارتباط برقرار شده است. می‌توان از ارتباطی که میان باریدن باران و آمدن علی در جمله حملی وجود دارد، به رابطه استلزام یا ملازمه فعلی تعبیر کرد، زیرا، بر اساس دیدگاه عالمان بلاغت، در این جمله متکلم می‌خواهد ادعا کند که نسبت صدوریه بین فعل آمدن با علی در حالی که همراه با باریدن باران (تحقق نسبت میان باریدن و باران) و ملازم با آن است، در خارج محقق خواهد شد. به تعبیر دیگر، گوینده این جمله می‌خواهد از این حقیقت خبر دهد که آمدن علی که در پی باریدن باران است، اتفاق خواهد افتاد.

این حقیقت را این‌گونه نیز می‌توان تبیین کرد: جمله حملی «با باریدن باران، علی خواهد آمد» دو مدلول تصدیقی مطابقی و التزامی دارد. مدلول مطابقی آن این است که گوینده قصد دارد از آمدن علی که در پی باریدن باران است، خبر دهد و مدلول التزامی آن این است که گوینده قصد اخبار از وجود ملازمه فعلی میان آمدن علی و باریدن باران را دارد. بنابراین، اگر از نسبت میان آمدن علی و باریدن باران در مرحله مدلول تصویری به نسبت ملازمه یا استلزام تعبیر کنیم، تعبیر دور از واقعی نکرده‌ایم.

اما با پیش‌فرض گرفتن دیدگاه عالمان بلاغت نمی‌توان پذیرفت که در جمله شرطی «اگر باران بیارد علی خواهد آمد»، میان شرط و جزاء همین نسبت وجود دارد. هر چند گوینده این جمله شرطی در دیدگاه عالمان بلاغت، مانند جمله حملی بالا به نسبت صدوریه میان آمدن و علی حکم کرده است و نسبت مورد حکم وی با باریدن باران (نسبت میان باریدن و باران) مرتبط است؛ اما اگر همان نسبتی که در جمله حملی میان آمدن علی و باریدن باران ارتباط





برقرار کرده بود، میان جزاء - که مفاد آن آمدن علی است - و شرط - که مفاد آن باریدن باران است - ارتباط برقرار کند، باید در مرحله مدلول تصویری مفاد جمله حملی و شرطی یکسان باشند. اما یکسان بودن این دو جمله در مدلول تصویری، به دو دلیل قابل التزام نیست.

دلیل اول این است که اگر چنین باشد باید حتی اگر این دو جمله از برخورد دو سنگ نیز تولید شوند، از شنیدن آنها یک مفهوم در ذهن شکل گیرد. در حالی که بالوجدان مفهومی که از شنیدن جمله شرطی بالا در ذهن ما نقش می‌بندد با مفهومی که از شنیدن جمله حملی به دست می‌آید متفاوت است.

دلیل دوم اینکه، چنان که گذشت، در فرض بحث، مدلول تصدیقی جمله حملی این است که متکلم قصد اخبار از آمدن علی که در پی باریدن باران است، را دارد. اما در جمله شرطی به هیچ وجه گوینده قصد اخبار از آمدن علی، که در پی باریدن باران است، را ندارد. زیرا گوینده این جمله شرطی ممکن است به این حقیقت معتقد باشد که نه نسبت میان آمدن و علی در خارج محقق خواهد شد و نه نسبت میان باریدن و باران؛ ولی در عین حال معتقد باشد که اگر وضعیت باریدن باران محقق شود به طور حتم علی خواهد آمد.

به بیان دیگر، هر چند در جمله شرطی مانند جمله حملی، مدلول تصدیقی مطابقی، قصد اخبار از نسبت صدوریه میان فعل آمدن و علی است ولی مدلول التزامی آن، قصد اخبار از ملازمه فعلی میان آمدن علی (تحقق نسبت موجود در جمله جزاء) با باریدن باران (تحقق نسبت موجود در جمله شرط) نیست. زیرا تحقق ملازمه فعلی در فرض عدم تحقق طرفین آن غیر ممکن است و گذشت که ممکن است گوینده جمله شرطی معتقد باشد که شرط و جزاء تا ابد در خارج محقق نخواهند شد.

آری می‌توان پذیرفت که گوینده جمله شرطی، قصد اخبار از نوعی ملازمه و استلزام فرضی و تقدیری میان شرط و جزاء را دارد، به این معنا که می‌خواهد از این واقعیت خبر دهد که در فرض تحقق شرط (باریدن باران)، جزاء (آمدن علی) و ملازمه فعلی میان شرط و جزاء تحقق خواهد یافت. شاید به همین دلیل است که آیت‌الله هاشمی شاهرودی از نسبت میان شرط و جزاء در مرحله مدلول تصویری نیز به نسبت فرضی و تقدیری تعبیر می‌کند. روشن است که گوینده جمله شرطی، اخبار از استلزام و ملازمه فعلی میان شرط و جزاء را که مقتضی فعلیت طرفین این

ملازمه می‌باشد، قصد نکرده است.

بنابراین، مدلول تصدیقی جمله شرطی با مدلول تصدیقی جمله حملی متفاوت است. این اختلاف در مدلول تصدیقی باید ریشه در تفاوت مدلول تصویری این دو جمله داشته باشد و به حکم ارتکاز بعید است که دو جمله متفاوت دارای یک مدلول تصویری واحد باشند و متکلم در استعمال این دو جمله در آن معنای واحد، قصد اخبار از دو حقیقت متفاوت را داشته باشد. با در نظر گرفتن اشتراک این دو مدلول تصویری در مفاهیم باران، باریدن، علی، آمدن و نسبت صدوریه میان فعل آمدن با علی، وجود تفاوت میان مدلول تصویری جمله «اگر باران بیارد علی خواهد آمد» و مدلول تصویری جمله «با باریدن باران علی خواهد آمد»، به این معناست که نسبتی که باریدن باران را با نسبت صدوریه بین آمدن و علی در جمله حملی ربط می‌دهد، با نسبتی که در جمله شرطی میان شرط - که مفاد آن باریدن باران است - و جزاء - که مفاد آن ثبوت نسبت صدوریه میان آمدن و علی است - ارتباط برقرار می‌کند، متفاوت است.

۱۳۳

بررسی ملازمه در مفاد جملات شرطی (بر مبنای تعلق حکم به نسبت میان شرط و جزاء)

تبیین ذکرشده درباره تفاوت نسبت تقدیری با نسبت ملازمه، که نتیجه آن نفی نسبت ملازمه فعلی در مفاد جمله شرطی است، با پیش فرض گرفتن دیدگاه عالمان بلاغت ارائه شد که محقق اصفهانی و آیت‌الله هاشمی شاهرودی بر آن اتفاق نظر دارند.

اما اگر این مبنای منطقدانان را که در جمله شرطی حکم به نسبت میان شرط و جزاء تعلق می‌گیرد، پیش فرض بحث قرار دهیم و بپذیریم که در جمله شرطی گوینده به نسبت میان شرط و جزاء حکم می‌کند نه نسبت موجود در جمله تالی، به نظر می‌رسد با بیان روشن تری می‌توان از عدم دلالت جمله شرطی بر نسبت ملازمه فعلی میان شرط و جزاء سخن گفت.

توضیح اینکه وقتی معنای یک جمله معنای تامی است و در اصطلاح سکوت در برابر آن صحیح است که گوینده به نسبتی که در مفاد آن جمله وجود دارد، حکم کند و از آن خبر دهد. البته باید توجه داشت که تعبیر حکم به نسبت یا اخبار از آن، مشتمل بر مقداری مسامحه است؛ زیرا در حقیقت آنچه این قابلیت را دارد که از آن خبر دهیم و به آن حکم کنیم، وجود نسبت است نه خود نسبت. در گزارشی که از مبنای محقق اصفهانی در موضوع له حروف ارائه





شد، این توضیح گذشت که نسبت‌ها (موضوع له حروف) مانند موضوع له اسم‌ها از سنخ معنا بوده و از وجود ذهنی و عینی خالی هستند و اخبار از چیزی که نه خارجی است و نه ذهنی، معقول به نظر نمی‌رسد. بلکه می‌توان گفت همواره، این وجود خارجی است که متعلق اخبار قرار می‌گیرد. حتی اگر چیزی در ذهن موجود شود و ما از آن خبر دهیم، در واقع از این حقیقت خبر داده‌ایم که شیء مزبور در ذهن موجود شده است و این حقیقت دیگر نه وجود واقعی و خارجی دارد نه وجود ذهنی؛ زیرا ما این فرآیند را که فلان شیء در ذهن موجود شده است، تصور نکرده‌ایم؛ بلکه این فرآیند واقعاً در عالم خارج محقق شده است.

با این توضیح، اگر این مبنای منطقدانان را بپذیریم که در جمله شرطی، گوینده به نسبت میان شرط و جزاء حکم می‌کند نه نسبت موجود در جمله تالی، و همچنین بپذیریم که میان شرط و جزاء، نسبت ملازمه فعلی وجود دارد، باید معتقد شویم که گوینده جمله شرطی از وجود ملازمه فعلی میان شرط و جزاء خبر می‌دهد. در حالی که در برخی جملات شرطی صادق، میان شرط و جزاء ملازمه فعلی وجود ندارد.

برای مثال، این جمله شرطی را در نظر بگیرید: «اگر پنج عدد زوجی بود بر دو بخش پذیر بود». مطابق دیدگاه منطقدانان گوینده این جمله از وجود خارجی ملازمه فعلی، میان شرط و جزاء خبر داده است. شکی نیست که این جمله شرطی صادق است. اما نمی‌توان پذیرفت که میان زوج بودن عدد پنج و بخش پذیر بودن آن بر دو، ملازمه فعلی وجود ندارد؛ زیرا تحقق ملازمه فعلی میان هر دو شیئی در جهان خارج، متوقف بر وجود خارجی طرفین ملازمه است. در حالی که نه زوج بودن عدد پنج و نه بخش پذیر بودن آن بر دو قابل تحقق خارجی نیستند.

آری، می‌توان پذیرفت که نوعی ملازمه یا استلزام تقدیری میان زوج بودن پنج و بخش پذیری آن بر دو موجود است. بدین معنا که در فرض تحقق زوج بودن پنج، ملازمه یا استلزام فعلی آن با بخش پذیری بر دو، محقق می‌شود.

تفسیری دیگر از دیدگاه منطقدانان در تحلیل جمله شرطی

از مباحث گذشته روشن شد که بنا بر هر دو دیدگاه دانشوران علم منطق و عالمان بلاغت، میان مفاد جمله شرط با مفاد جمله جزاء، نمی‌تواند نسبت ملازمه یا استلزام فعلی برقرار باشد. بنابراین، حتی اگر نظریه دانشوران علم منطق را بپذیریم و مانند محمدباقر صدر معتقد شویم که گوینده

جمله شرطی به طور مستقیم به نسبت و ربط میان مدلول هیئت جمله شرط با مدلول هیئت جمله جزاء حکم می‌کند و از تحقق آن خبر می‌دهد، باز هم نمی‌توانیم مانند منطقدانان تعبیر کنیم که گوینده جمله شرطی به وجود ملازمه فعلی میان شرط و جزاء حکم کرده است. بلکه باید گفت که بنا بر نظریه دانشوران منطقی، گوینده جمله شرطی به نسبت دیگری میان مفاد جمله شرط با مفاد جمله جزاء، حکم می‌کند که آیت‌الله هاشمی شاهرودی از آن به نسبت تقدیری تعبیر کرده است.

نتیجه‌گیری درباره استدلال دوم

اساس استدلال دوم بر این نکته استوار بود که چون در نظر عالمان بلاغت حکم به نسبت تالی که مقید به شرط شده است، تعلق می‌گیرد با استحاله تحقق شرط، که قید نسبت مورد حکم است، نسبت مقید نیز قابل تحقق نخواهد بود. در نتیجه این گونه از جملات شرطی همواره کاذب خواهند بود. اما با توجه به آنچه درباره نسبت ملازمه و تفاوت آن با نسبت تقدیری گفته شد، باید گفت که تقیید نسبت تالی به شرط که به معنای ایجاد نوعی ربط و نسبت میان نسبت تالی و شرط است، به دو گونه ممکن است. گونه اول این است که با نسبت ملازمه فعلی میان نسبت تالی و شرط، این ارتباط ایجاد شود که در این صورت عدم تحقق شرط مستلزم عدم تحقق نسبت تالی مقید به شرط بوده و کذب قضیه شرطی را به دنبال دارد.

اما گونه دوم این است که با آنچه از آن به نسبت تقدیری یاد کردیم که به تعبیری نوعی ملازمه تقدیری میان نسبت تالی و شرط است، این ارتباط ایجاد شود. با عنایت به توضیحات گذشته، اگر نسبت تالی به وسیله چنین ارتباطی مقید به شرط شود، عدم تحقق شرط مستلزم عدم تحقق نسبت تالی مقید به شرط و کذب جمله شرطی نخواهد بود. بلکه برای صدق جمله شرطی کافی است که در تقدیر تحقق شرط، نسبت تالی و ملازمه میان این نسبت و شرط تحقق یابد.

به تعبیر دیگر، اگر بنا بر دیدگاه عالمان بلاغت به وجود نسبت تالی که ملازمه فعلی با شرط دارد، حکم کنیم، استدلال دوم این نظریه را با مشکل کذب برخی جملات شرطی که قطعاً صادق هستند، روبه‌رو می‌کند اما اگر به وجود نسبتی حکم کنیم که ملازمه تقدیری با شرط دارد، این استدلال اشکالی را متوجه این نظریه نخواهد کرد.

در پایان، اشاره به این نکته لازم است که برخی اصولیان همچون شیخ انصاری، محقق نائینی



و محقق روحانی، برقراری ارتباط میان شرط و نسبت موجود در تالی - که مطابق نظر اصولیان مدلول هیئت تالی است- را غیر ممکن می‌دانند. در عبارات این دانشمندان اصولی، دست کم سه استدلال متفاوت بر این مدعا اقامه شده است که بررسی تنها برخی از آنها مجال بیشتر از این نوشتار را خواستار است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای نمونه نک: (التفتازانی، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۷-۳۵؛ مغربی، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۷-۳۵؛ السبکی، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۷-۳۵؛ الدسوقی، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۷-۳۵).

۲. هر جمله حملیه از سه جزء اساسی تشکیل شده است؛ موضوع، محمول و نسبت میان آن دو و هر جمله شرطی از دو جمله ترکیب یافته است که اگر هر کدام از آن دو به تنهایی به کار گرفته شوند خود جمله‌های حملیه خواهند بود. به جمله اول، به ترتیب در اصطلاح منطق و ادبیات عرب، جمله مقدم یا شرط و به جمله دوم تالی یا جزء گفته می‌شود.

۳. منطق‌دانان از قضایای بسیط و غیر شرطی به قضایای حملی تعبیر می‌کنند. شکل رایج این قضایا در زبان عربی جمله اسمی است که در اصطلاح مشتمل بر مبتدا و خبر است مانند «علی عالم» در زبان عربی و «علی دانشمند است» در زبان فارسی. باید اعتراف کرد که در صورتی جمله غیر شرطی مشتمل بر نسبت این‌همانی است که ترکیب آن از قبیل مثال‌های رایج قضیه حملی یعنی به شکل جمله اسمیه باشد. اما اگر جمله فعلیه باشد هر چند قابلیت تبدیل به جمله اسمیه را دارد، اما مشتمل بر نسبت این‌همانی نیست، بلکه مشتمل بر نسبتی نظیر آن، مانند نسبت صدوریه میان فعل و فاعل خواهد بود. بنابراین، اگر جزء جمله فعلیه باشد باید برای تبیین نظریه عالمان بلاغت بگوییم که متکلم به نسبت صدوریه میان فعل و فاعل حکم کرده است. در این نوشتار، برای ساده‌تر شدن تبیین مطالب فرض را بر این قرار می‌دهیم که جمله شرط و جمله جزء، همواره جملاتی اسمی و مشتمل بر نسبت این‌همانی هستند.

۴. برای مثال، تفتازانی در کتاب خود چنین گفته است: «إن الشرط فی عرف أهل العربية قید لحکم الجزاء مثل المفعول ونحوه فقولک ان جنتنی أکرمک بمنزلة قولک أکرمک وقت مجیک إیای ولا یخرج الکلام بهذا القید عما کان علیه من الخبرية والانشائية بل إن کان الجزاء خبرا فالجملة الشرطية خبرية نحو ان جنتنی أکرمک وان کان انشائیا فانشائية نحو ان جاءک زید فأکرمه. واما نفس الشرط، فقد أخرجه الأداة عن الخبرية واحتمال الصدق والکذب وما یقال من أن کلا من الشرط والجزاء خارج عن الخبرية واحتمال الصدق والکذب وانما الخبر هو مجموع الشرط والجزاء المحکوم فيه بلزوم الثاني للأول فإنما هو باعتبار المنطقیين فمفهوم قولنا کلما کانت الشمس طالعة فالنهار موجود باعتبار أهل العربية المحکم بوجود النهار فی کل وقت من أوقات طلوع الشمس



- فالمحكوم عليه هو النهار والمحكوم به هو الموجود». نك: التفتازاني، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۶؛ الدسوقي، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۵.
۵. برای مثال، یکی از عبارات محقق اصفهانی چنین است: «بل ظاهرها الحكم بآحاد عنوان المحمول في التالي لموضوعه في فرض آحاد عنوان المحمول في المقدم لموضوعه فتدبره جيدا». (الاصفهاني، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۵۲).
۶. برای مثال، بوعلی سینا در بخش منطق از کتاب اشارات در تعریف قضیه شرطی گفته است: «أصناف التركيب الخبرى ثلاثة: أولها الذى يسمى الحملى... الثانى والثالث يسمونها الشرطى و هو ما يكون التأليف فيه بين خبرين قد أخرج كل واحد منهما عن خبريته إلى غير ذلك، ثم قرن بينهما ليس على سبيل أن يقال إن أحدهما هو الآخر كما كان في الحملى بل على سبيل أن أحدهما يلزم الآخر و يتبعه و هذا يسمى المتصل و الوضعى، أو على سبيل أن أحدهما يعاند الآخر و يباينه و هذا يسمى المنفصل». همچنين محمدرضا مظفر، در کتاب المنطق، قضیه شرطی را چنین تعریف کرده است: «من جميع ما تقدم نستطيع أن نستنتج عدة أمور: الأول: تعريف القضية الشرطية بأنها: ما حكم فيها بوجود نسبة بين قضية واخرى، أو لا وجودها». نك: ابن سينا، ۱۳۷۵، ص ۱۴؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۳۲؛ الرازى، ۱۳۸۴، ص ۲۲۲ و ۲۲۶؛ الطوسى، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مظفر، ۱۹۸۰، ص ۱۳۲.
۷. در عبارات دانشوران منطقی، جمله‌ای که شاهد اثبات برداشت اول از نظریه آنها باشد دیده نمی‌شود، عبارت خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب شرح اشارات نیز که در ظاهر موجب سوء برداشت از عبارات منطق دانان شده است و مصححین نهایت‌الدرايه به آن ارجاع داده‌اند، اگر شاهد بر نفی این برداشت نباشد شاهد بر اثبات آن نیست. در شرح اشارات آمده است: «قوله: و نقول في الشرطيات أيضا لما كان النهار راهنا كانت الشمس طالعة و هذا يقتضى مع إيجاب الاتصال دلالة تسليم المقدم و وضعه ليتسلم منه وضع التالي. أقول: راهنا أى ثابتا و لفظة لما تفيد مع الدلالة على استلزام التالي الدلالة على أن وجود المقدم مسلم موضوع لا يحتاج إلى بيان». (الطوسى، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۹) روشن است که این عبارت نیز در مقام تفسیر حرف «لما» بوده و شاهد بر اثبات خلاف برداشت اول است.
۸. برای نمونه، برخی از عبارات محقق عراقی چنین است: «انه بمقتضى الملازمة بين الوجودين يتحقق قطع منوط بوجود التالي في فرض وجود المقدم و تحققه، بنحو يوجب تشكيل القضية بنحو الشرطية، كما في قولك: لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا و لو كانت الشمس طالعة فالنهار موجود، فتحكم فعلا بالحكم الجزمى بفساد العالم و بوجود النهار لكن لا مطلقا بل منوطا بفرض تحقق المنوط به و وجوده في الخارج و لو مع القطع الفعلى بعدم تحقق المنوط به للتالي من جهة ان هذا العلم المنوط لا يلزم العلم بتحقيق المنوط به في الخارج». (العراقى، ۱۴۰۵، ج ۲-۱، ص ۲۹۷) با این عبارت محقق عراقی، که می‌گوید در آیه «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» به طور جزمى حکم به فساد عالم می‌شود، می‌توان گفت که محقق عراقی به روشنی متعلق حکم را در جمله شرطی نسبت موجود در جمله تالی می‌داند و این همان مدعای عالمان بلاغت در تحلیل جمله شرطی است.
۹. در سنت علم اصول، هر کلمه‌ای برای حداقل یک معنا وضع شده است که اگر بدون هیچ قرینه‌ای گفته شود ذهن انسانی که با لغت آشناست به آن معنا منتقل می‌شود. در اصطلاح علم اصول، به این فرآیند تبادر می‌گویند و به معنایی که بدون قرینه به ذهن تبادر می‌کند، معنای حقیقی یا موضوع له گفته می‌شود. البته ممکن است





همین واژه در جمله‌های با قرینه ذکر شود و دلالت بر معنای دیگری کند که در اصطلاح به آن معنای مجازی یا غیر موضوع له گفته می‌شود. نتیجه اینکه معنا اعم از موضوع له است.

۱۰. این تقریر از پاسخ محقق اصفهانی از عباراتی که وی برای تبیین و توضیح نظریه مختار خود ارائه داده است، استفاده می‌شود، هر چند خود این بحث را به عنوان پاسخ به استدلال بالا مطرح نکرده است، اما در بحث امکان انشاء مشروط که با صراحت بیشتری به نقد این استدلال پرداخته، به همین پاسخ اشاره می‌کند. وی در آن بحث ضمن طرح اشکال و جوابی که مربوط به بحث امکان انشاء مشروط است می‌گوید: «بعد ما عرفت سابقاً أنّ شأن أداة الشرط جعل متعلقها واقعا موقع الفرض و التقدير فيكون المعلق عليه أيضا مفروض الثبوت تعرف أنّه لا يدور صدق الشرطية على أحد الأمرين بل الحكاية مطلقا لكن المحكي عنه أمر مفروض الثبوت إنما بفرض عقلي، أو بفرض وهمي، و موطن النسبة هو الخارج الفرضي التقديري لا الخارج بقول مطلق ليلزم الكذب مع عدم تحقق المقيد كما يلزم في مثل «زيد يجيء» بعد مجيء عمرو، كما يتوهم رجوع الشرطية إلى مثله». (الاصفهانى، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۶۷-۶۶) در عبارت وی جمله‌ای وجود دارد که به حسب ظاهر در تقریر بیان شده برای پاسخ محقق اصفهانی به آن اشاره نشده است و اگر مقصود محقق اصفهانی از این جمله روشن نشود ممکن است توهم شود پاسخ دیگری را غیر از آنچه مطرح شد بیان می‌کند. حاصل معنای جمله مورد نظر این است که موطن و ظرف نسبتی که مورد حکم قرار می‌گیرد خارج فرضی و تقدیری است نه خارج مطلق تا با عدم تحقق نسبت مقید در خارج جمله شرطی کاذب شود. برای روشن شدن مقصود محقق اصفهانی از این عبارت توجه به دو نکته ضروری به نظر می‌رسد. نخست اینکه اتصاف خارج به فرضی بودن محال است، زیرا ظرف خارج در مقابل ظرف فرض و تقدیر مطرح می‌شود. بنابراین، گویی مراد وی از خارج فرضی تقدیری ظرفی است که در آن ظرف خارج مورد فرض و تقدیر قرار می‌گیرد که در نتیجه چیزی جز همان ظرف فرض و تقدیر شرط نخواهد بود، اما باید توجه داشت که در این ظرف، وجود خارجی شرط فرض شده است. نکته دوم این است که نسبت بین موضوع و محمول از سنخ معناست و این معنای حرفی که لفظ دلالت بر آن می‌کند، قبل از آنکه متعلق حکم واقع شود نه در ظرف خارج موجود است و نه در ظرف فرض و تقدیر. بلکه بعد از اینکه متعلق حکم واقع شد در حقیقت متکلم ادعا می‌کند که مطابق آن دارای وجود است. بنابراین، عبارت محقق اصفهانی که بیان می‌دارد: «موطن و ظرف نسبتی که مورد حکم قرار می‌گیرد ظرف خارج فرضی و تقدیری است نه خارج مطلق» در بردارنده نوعی تسامح است. گویی مقصود محقق اصفهانی از این عبارت این است که متکلم در جمله شرطی ادعا می‌کند که وجود خارجی نسبت میان موضوع و محمول تالی در ظرف «فرض شرط» موجود است نه اینکه بدون فرض شرط و به طور مطلق به وجود خارجی نسبت تالی حکم کند تا با عدم تحقق این نسبت در خارج جمله شرطی کاذب شود.

۱۱. البته باید اعتراف کرد که خصیصه قابل تصدیق و تکذیب بودن مقوم همه مدلول‌های تصدیقی نیست، بلکه فقط مدلول تصدیقی جمله‌های خبری قابل تصدیق و تکذیب‌اند. شاید بتوان ملاک وجود مدلول تصدیقی برای جمله‌های انشایی را این‌گونه تبیین کرد: جمله انشایی وقتی مدلول تصدیقی دارد که بر انجام فعلی گفتاری -

مانند طلب کردن و یا تهدید کردن و امثال آن- توسط متکلم دلالت کند. باید توجه داشت که جمله انشایی وقتی مدلول تصدیقی دارد که بر تحقق واقعی فعل گفتاری دلالت کند و دلالت بر مفهوم آن برای داشتن مدلول تصدیقی کافی نیست.

۱۲. بیان دوم شهید صدر بر وجود ارتباط میان مدلول تصویری جمله شرط با مدلول تصویری جمله جزاء این است که اگر جمله شرطی به صورت پرسشی یا منفی به کار برده شود نیز ارتباط موجود میان مفاد جمله جزاء و مفاد جمله شرط حفظ خواهد شد. با اینکه جمله جزاء در جملات شرطی پرسشی و منفی مدلول تصدیقی ندارد. روشن است که مربوط بودن مدلول جمله جزاء به مدلول جمله شرط، با فرض فقدان مدلول تصدیقی برای آن، به معنای تحقق این ارتباط در مرحله مدلول تصویری است. بنابراین، شهید صدر برای اثبات درستی این استدلال خود کافی است ثابت کند که جمله جزاء در جملات منفی و پرسشی مدلول تصدیقی ندارد. برای مثال، به این دو جمله شرطی توجه کنید؛ «آیا اگر علی بیاید محمد نیز آمده است»، «چنین نیست که اگر علی بیاید محمد نیز آمده باشد». جمله جزاء در این دو جمله شرطی این جمله است که «محمد آمده است». اگر این جمله به صورت مستقل طرح شود مدلول تصدیقی آن این است که گوینده قصد خبر دادن از آمدن محمد را دارد. در تحلیل جملات شرطی هر کدام از دو نظریه عالمان بلاغت و دانشمندان منطقی را بپذیریم، این مدلول تصدیقی در مفاد دو جمله شرطی پرسشی و منفی بالا وجود ندارد؛ زیرا بنا بر نظریه منطقدانان مقصود گوینده از جمله منفی این است که از نبودن ملازمه میان آمدن علی با آمدن محمد خبر دهد و بنا بر نظریه عالمان بلاغت مقصود وی این است که از منتفی بودن آمدن محمد در فرض آمدن علی خبر دهد. بنابراین، هر کدام از این دو نظریه صحیح باشد به هر حال گوینده قصد خبر دادن از آمدن محمد را نخواهد داشت. به همین ترتیب، مقصود گوینده در جمله شرطی پرسشی، بنا بر نظر منطقدانان این است که از وجود ملازمه میان آمدن علی با آمدن محمد پرسش کند و بنا بر نظریه عالمان بلاغت مقصود وی این است که از آمدن محمد در فرض آمدن علی پرسد و به هیچ عنوان قصد خبر دادن از آمدن محمد را ندارد. نتیجه‌ای که شهید صدر از این استدلال می‌گیرد این است که نفس جمله جزاء - نه جمله جزاء به همراه جمله شرط و یا جمله جزاء به همراه ادات نفی و استفهام- فاقد مدلول تصدیقی است. بنابراین، میان مدلول جمله جزاء و مدلول جمله شرط در مرحله مدلول تصویری ارتباط وجود دارد.



كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. ابن سينا، حسين (١٤٠٤)، الشفاء، ج ٢، قم: مكتبة آيت الله مرعشي.
٣. الاصفهاني، محمد حسين (١٤١٦)، بحوث في الاصول، مؤسسة النشر الاسلامي.
٤. _____ (١٩٩٨) نهاية الدراية، بيروت: آل البيت.
٥. التفتازاني، سعد الدين (١٩٩٢)، مختصر المعاني، ج ٢، مجموعه شروح التلخيص، بيروت: دارالهادي.
٦. الجرجاني، مير سيد شريف (١٣٨٧)، المطول (با حاشيه جرجاني)، دارالكوخ.
٧. الحكيم، السيد عبد الصاحب (١٤١٦)، المنتقى الاصول تقريراً لأبحاث السيد الروحاني، ج ١ و ٢، قم: نشر الهادي.
٨. الدسوقي (١٩٩٢)، حاشية الدسوقي على مختصر المعاني، ج ٢، مجموعه شروح التلخيص دارالهادي، بيروت.
٩. الرازي، قطب الدين (١٣٨٤)، تحرير القواعد المنطقية با حاشيه شريف جرجاني، قم: بيدار.
١٠. السبكي، بهاء الدين (١٩٩٢)، عروس الافراح، ج ٢، مجموعه شروح التلخيص دار الهادي، بيروت.
١١. الشاهرودي، السيد محمود (١٤١٧)، بحوث في علم الأصول تقريراً لأبحاث السيد الصدر، ج ٣، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامي.
١٢. _____ (١٤٣١)، اضواء وآراء، ج ١، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامي.
١٣. الطوسي، خواجه نصير الدين (١٣٧٥)، شرح الاشارات و التنبيهات مع المحاكمات، ج ١، قم: نشر البلاغة.
١٤. العراقي، آقا ضياء الدين (١٤٠٥)، نهاية الأفكار، ج ١ و ٢، مؤسسة النشر الاسلامي.
١٥. الكلاتري الطهراني، الميرزا ابوالقاسم (١٤٢٥)، مطارح الانظار (تقريرات الشيخ الانصاري)، ج ١، قم: مجمع الفكر الاسلامي.
١٦. مغربي، ابن يعقوب (١٩٩٢)، مواهب الفتح، ج ٢، مجموعه شروح التلخيص بيروت: دارالهادي.

